

بسمه تعالی

پیاده‌سازی جلسه‌ی ۹۰ تفسیر سوره‌ی مبارکه‌ی بقره

حجت‌الاسلام والمسلمین قاسمیان - ۵ شنبه ۲۹ آذر ۹۷

فهرست مطالب

- ۱ فهرست مطالب
- ۲ جایگاه حضرت ابراهیم علیه‌السلام در قرآن
- ۲ ۱- بشر تا قبل از آدم علیه‌السلام؛ بشر غیر مکلف
- ۲ ۲- عمر طولانی نبوت نوح علیه‌السلام، برای رساندن بشر به نقطه تکلیف
- ۳ ۱-۲- عذاب الهی، برای بشر مکلف
- ۴ ۳- اُمت‌سازی حضرت ابراهیم علیه‌السلام
- ۴ ۱-۳- اعلان برائت، نیاز اصلی اُمت‌سازی
- ۵ ۲-۳- اعلان برائت، ایجادکننده‌ی مودت
- ۶ ۳-۳- ایجاد اُمت در پس اعلان برائت
- ۸ ۴-۳- پذیرفتن پلورالیسم در فضای وحدت جبهه ابراهیمی
- ۱۰ ۴- ابراهیم علیه‌السلام، مفصل دو قوم برگزیده

آیات اصلی: ۱۲۴ و ۱۲۵ بقره (۱۳۵-۱۳۶-۱۳۷ بقره)

آیات دیگر: ۱ تا ۷ ممتحنه، ۱۶ و ۱۷ اسراء، ۴۸ و ۴۹ مریم، ۲۶ تا ۲۸ زخرف، ۱۳ و ۲۰ یس

موضوع اصلی: جایگاه حضرت ابراهیم علیه‌السلام در قرآن

موضوعات فرعی: آدم علیه‌السلام، عمر طولانی نبوت نوح علیه‌السلام، بشر مکلف، اُمت‌سازی با ابراهیم علیه‌السلام، اعلان برائت موجب مودت، وحدت جبهه ابراهیمی، پلورالیسم، قریه

جایگاه حضرت ابراهیم علیه السلام در قرآن

بسم الله الرحمن الرحيم

(بقره: ۱۲۳) وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ؛
(بقره: ۱۲۴) وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنَا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهِّرَا بَيْتِيَ
لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ؛

[۱+] آیه ۱۲۴ بقره و آیات مربوط به حضرت ابراهیم علیه السلام، هم جزء آیات کلیدی در اعتقادات ماست، و هم آیه‌ی کلیدی است برای کل بحث سوره مبارکه بقره. این نکته را بارها تذکر دادیم که یک قوم برگزیده‌ای به صورت آلت‌رناتیو در مکه گذاشته شده و یک قوم برگزیده‌ای در بیت المقدس، و آن قوم برگزیده‌ای که قرار است آخرین قوم برگزیده باشد، در قبله‌ی کعبه است. و ماجرا از این قبله به سمت آن قبله می‌چرخد؛ به عبارتی قبله یک جهت فیزیکی نیست، بلکه یک جهت‌گیری است که به بحث امامت ارتباط پیدا می‌کند (که سر جای خودش قابل بحث است) و آیات تغییر قبله به همین بحث مربوط است.

[۳-] جایگاه حضرت ابراهیم علیه السلام که دو قوم برگزیده را دارد مدیریت می‌کند، جایگاهی ویژه است و این در بحث‌های دینی ما مانور زیادی دارد؛ برای همین، ما مقداری موضوعی وارد جریان حضرت ابراهیم علیه السلام شدیم و راجع به رشد و فتوت حضرت ابراهیم علیه السلام نکاتی را عرض کردیم. بیاییم با نگاه فلسفه‌ی تاریخی به بحث نگاه کنیم تا جایگاه حضرت ابراهیم علیه السلام را عرض بکنم از نگاه برائت و اُمت‌سازی از کانال برائت.

۱- بشر تا قبل از آدم علیه السلام؛ بشر غیر مکلف

[۴-] اگر به لحاظ فلسفه‌ی تاریخی نگاه بکنید، آدم ابوالبشر و در نهایت، نسل پیغمبران وارد زمین می‌شود و به نوعی نسل آدمیزاد پیغمبرزاده است.^۱ آدم ابوالبشر وارد زمین می‌شود. مثل آدمی که به سمت بلوغ می‌رود، بشریت هم باید به سمت بلوغ برود. تا قبل از حضرت نوح علیه السلام، انبیاء، موعظه‌گرانی بیشتر نبوده‌اند؛ مثل انسانی که مکلف نشده و بالغ نیست. بالاخره پدر و مادر هم یک چیزهایی به او [که هنوز بالغ نشده] می‌گویند، حتی ممکن است [برای بچه نابالغ هم] خدا یک دستوراتی داده که مثلاً به بچه‌هایتان بگویید در ۷ سالگی شروع کنند به نماز خواندن، لذا از این دستورات این مدلی [برای دوره نابالغ بودن بشر] هم دارد. یک موعظه‌های اخلاقی هم دارد که مثلاً: پسر جان! دروغ نگو! و از این جنس موعظه‌ها؛ ولی این بشر هنوز مکلف نشده تا حضرت نوح علیه السلام. حضرت نوح علیه السلام یک جایگاه کاملاً ویژه دارد. نوح علیه السلام ۵-۶ واسطه دارد تا حضرت آدم علیه السلام یعنی «نوح بن لمک بن متوشلخ بن اخنوخ بن شیث بن آدم» است؛

۲- عمر طولانی نبوت نوح علیه السلام، برای رساندن بشر به نقطه تکلیف

۱. حالا این که برخی دوست دارند میمون زاده بشوند، و نسل خودشان را از میمون‌ها می‌دانند، ما در دعواهای خانوادگی آدم‌ها ورود پیدا نمی‌کنیم! جالب است که چنان سفت این قضیه را می‌گویند که انگار یادشان است که یک موقعی میمون بوده‌اند! ما که آدمی‌زاده‌ایم و پیغمبرزاده!

[۶+] این که عمر حضرت نوح^{علیه السلام} یک عمر طولانی است، از سر یک اتفاق نیست که قرآن این نکته را تذکر داده. نوح^{علیه السلام} فقط ۹۵۰ سال پیغمبر است. در روایت ما آمده که سن حضرت نوح^{علیه السلام} ۲۵۰۰ سال بوده و عددهای دیگر هم آمده که طبق این روایت مثلاً در سن ۱۵۵۰ سالگی به نبوت رسیده است؛ ولی این برای قرآن مهم نبوده. برای قرآن این مهم بوده که حضرت نوح^{علیه السلام} داشته ۹۵۰ سال پیغمبری می کرده. انگار بشریت دارد به یک بلوغی می رسد که با نوح^{علیه السلام} شریعت شروع می شود و این در روایات ما هست؛ یعنی بشر مکلف می شود. هنوز بشر **اُمّت دار** نشده، ولی **مکلف** شده است. البته در زندگی اجتماعی هنوز مکلف به اجتماع توحیدی نبی گونه نشده، ولی مکلف به شرایع شده است. از این جهت حضرت نوح^{علیه السلام} یک جایگاه ویژه دارد در میان انبیاء. این سلام هایی که در قرآن به انبیاء مختلف می دهند؛ مثلاً (صافات: ۱۳۰) **سَلَامٌ عَلٰی اِلٰی یَاسِیْنَ**؛ (صافات: ۱۰۹) **سَلَامٌ عَلٰی اِبْرَهِیْمَ**؛ وقتی که سلام به نوح^{علیه السلام} می رسد، می شود: (صافات: ۷۹) **سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِی الْعَالَمِیْنَ**؛ کاملاً با یک برخورد ویژه؛ چون یک جایگاه به خصوصی دارد.

۲-۱- عذاب الهی، برای بشر مکلف

[۹-] عمر نبوت حضرت نوح^{علیه السلام} هم به خاطر این است که زمان لازم است تا بشریت به این تکلیف برسد که معلوم بشود تکلیف دارد و این تکلیف را فهمید و مخالفت کرد. برای همین است که قرآن مسئله عذاب را اشاره می کند که مرتبط به همین جریان تکلیف است و بعد از نوح^{علیه السلام} است.

[۱۰-] در سوره مبارکه اسراء از آیه ۱۶ می خواهد بگوید وقتی ما می خواهیم قریه ها^۲ را هلاک کنیم چه کار می کنیم، دارد: [۱۴+] (اسراء: ۱۶) **وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْیَةً...** وقتی ما اراده بکنیم که قریه هایی را هلاک بکنیم^۳، تکویناً به «مترفین» و

۲. عنوان قریه و مدینه در قرآن

[۱۰-] در بحث های قرآنی قریه و مدینه را توضیح داده ایم که بحث تقسیم روستا و شهر براساس جمعیت نیست که بگوید مدینه یعنی جایی که بزرگتر است (چون شهرستان و استان و شهر و روستا تعاریف جغرافیایی است بر اساس تعداد مردم)؛ اما قرآن در این ادبیات زده زیر میزا قرآن ادبیات خودش را دارد. فرق قریه و مدینه این است که آیا در آنجا تمدن رفته یا نرفته؟! اگر در آنجا تمدن رفته، **مدینه** است و اگر نرفته **قریه** است. حالا **تمدن** چیست؟ تمدن یعنی **وحی**. آیا در آنجا وحی رفته یا نرفته؟ آیا در آنجا برمدار وحی عمل می شود یا نه؟ در قرآن به شهر بزرگ «انطاکیه» قبل از این که رسول به آنجا برود، «قریه» می گوید. (یس: ۱۳) **وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْیَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ**؛ و بعد از ورود رسولان نامش «مدینه» می شود: (یس: ۲۰) **وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِیْنَةِ رَجُلٌ یَسْتَعِی قَالَ يَا قَوْمِ أَتَّبِعُوا الْمُرْسَلِیْنَ**؛ پس معیار مدینه و قریه، این است که **وحی** در آنجا رفته یا نرفته و آلا برای قرآن سواد خیلی مهم نیست، ولی می خواهد ببیند در آنجا «**کتاب**» رفته یا نرفته؟! **اهل کتاب** به معنی «اهل مطالعه» نیست، بلکه یعنی «اهل وحی». آیا اینها وحی را قبول دارند، یا وحی را قبول ندارند؟! این نوع ادبیات ارزشی خود قرآن است در جاهای مختلف. قرآن می گوید اگر غیر از این باشد، **جهل** است. حالا می خواهد طرف مدرک دکترا داشته باشد و جامعه جامعه ای باشد که همه پروفیسور هستند. در سوره جمعه داریم که آمده یکسری آدم های جاهل را نجات بدهد: (جمعه: ۳) **وَأَخْرَجَ مِنْهُمْ لِمَا یَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِیْزُ الْحَكِیْمُ**؛ و کسانی که هنوز به بی سوادان قبلی ملحق نشده اند. کلاً وحی برای آدم های بی فرهنگ آمده و یکسری بی فرهنگ هم خواهند آمد که باید بیابند اهل وحی بشوند، حالا هر جای دنیا می خواهند باشند و هر مدرکی که می خواهند داشته باشند. قرآن برای اینها دارد می آید.

[۱۳+] عنوان **قریه** هم همین است. برای همین است که عباراتی داریم مثل این آیه که (اسراء: ۵۸) **وَإِنْ مِنْ قَرْیَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ یَوْمِ الْقِیَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِیْدًا...**؛ هیچ قریه ای نیست مگر این که هلاک کنیم، یا کلاً ریشه شان را بکنیم. این جور نیست که خدا با قریه مشکل داشته باشد. این قریه ممکن است آمریکا باشد. تقسیم روستایی و شهری نیست. خدا با «روستا» مشکل ندارد.

۳. [۲۲-] (سؤال) ج: اینجا این بحث است که خدا قریه را نابود می کند، و آن یک سنت کلی است برای کل جریان عالم. این مثل این است که همه آدمها یک طول عمری دارند و این به معنی عذاب آدمها نیست. اینجا این بحث است که اگر **قریه ای** باشد، خدا آن را هلاک می کند. عنوان «هلاک» یک عنوان ارزشی است. و آیه می گوید: ما این قریه ها را یا هلاک می کنیم، یا عذابشان می کنیم. عذابها هم می تواند این باشد که (انعام: ۶۵) **... وَیَذِیْقُ بَعْضَکُمْ بَأْسَ بَعْضٍ...**؛ به جان همدیگر می افتند و همدیگر را لت و پار می کنند، یا عذاب هایی که به «عذاب های استیصال» معروف است که یعنی آنها را شخم می زنیم و تمام می شوند. ولی اگر عنوان جایی **مدینه** باشد، خدا آنجا را هلاک و عذاب نمی کند.

«مسرفین» می‌گوید: ...أَمْرُنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا؛^۴ این‌ها کسانی هستند که نصاب فسق دست این‌هاست (اسراء: ۱۷) وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَكَفَىٰ لِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا؛^۵ تا این را می‌گوید، می‌آید سراغ نوح علیه‌السلام و بعد از نوح علیه‌السلام، پس معلوم است که قبل از نوح علیه‌السلام عذاب به این سبک مطرح نبوده و از نوح علیه‌السلام شروع می‌شود. چرا؟ چون بشر بعد از نوح علیه‌السلام مکلف شده است.

۳- اُمت‌سازی حضرت ابراهیم علیه‌السلام

[۱۵+] این نکته‌ای است که راجع به حضرت نوح علیه‌السلام است. عمر طولانی نوح علیه‌السلام هم برای این بوده که این بشر را به تکلیف برساند. وقتی بشر به تکلیف رسید، پیغمبر بعدی می‌آید. البته در این فواصل پیغمبر هست، ولی اینجا آن پیغمبرهای شاخص مد نظر است. شاخص بعدی حضرت ابراهیم علیه‌السلام است که از این به بعد از بشریت یک توقع دیگری هست. این‌جا بحث **اُمت بودن حضرت ابراهیم علیه‌السلام** است و جریان اُمت‌سازی که دارد رفته رفته جامعه‌ی پیروان توحیدی را یک اُمت می‌کند. از این به بعد این اتفاق می‌خواهد بیفتد؛ یعنی این اتفاق با خود حضرت ابراهیم علیه‌السلام کلید می‌خورد تا این‌که می‌رود در جریان حضرت موسی علیه‌السلام، حضرت عیسی علیه‌السلام و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله. خدا اصلاً این را نمی‌تواند ببیند که بگوید: عیسی و موسی، بلکه می‌گوید اگر چیزی می‌خواهی بگویی بگو، من خدا دیگر افتاده‌ام روی دنده‌ی اُمت‌سازی که اگر می‌خواهی بگویی موسی، یا عیسی، بگو موسای ابراهیمی، بگو عیسی ابراهیمی و پیغمبر ابراهیمی. اصلاً نظارتش به همین جریان اُمت‌سازی اوست که برسد به جریان قوم‌های برگزیده و پخش شدن آن در همه اقطار عالم و برسد به این نکته که قبل از حضرت ابراهیم علیه‌السلام، اصلاً قوم برگزیده معنا نداشت؛ چون که بشر به این نقطه نرسیده بود. مثل یک بچه ۱۵ ساله است که فقط به دوره‌ی بلوغ رسیده، و هنوز بشر به مرحله‌ی جامعه‌سازی توحیدی نرسیده بود. تا قبل از این، فقط قرار است موحد بشود. فعلاً این‌ها تک‌تک هستند. تا بیاید این ذخیره را جمع بکند [و بعد جریان اُمت‌سازی شروع بشود]. برای همین با این که «مقام پیغمبری»، نوعی از «مقام امامت» است، یعنی پیغمبری مقام رهبری هست، ولی در کجا طرح بحث آن را می‌کند؟ روی حضرت ابراهیم علیه‌السلام طرح بحث می‌کند. (داریم از ارتفاع چند هزار پا، تاریخ را از زاویه‌ی قرآن نگاه می‌کنیم) این‌که قرآن این‌همه حضرت ابراهیم علیه‌السلام را تکرار می‌کند.

۳-۱- اعلان برائت، نیاز اصلی اُمت‌سازی

[۱۸+] نکته‌ی اعلان برائت حضرت ابراهیم علیه‌السلام (که در بحث جلسه قبل، هم بحث همین بود)، صرف این نیست که بگوییم: باید این **برائت** باشد. برائت نکته‌ای است برای اُمت‌سازی حضرت ابراهیم علیه‌السلام (که با آیات از سوره ممتحنه و مریم این را به شما نشان خواهیم داد). باید این اعلان برائت را بکند، و چرا؟ چون وقتی می‌گوییم اعلان برائت، اُمت‌ساز و جریان‌ساز است به خاطر این نکته‌ی مهم است که شما وقتی داری می‌گویی «چه هستی»، کاملاً مرزهای مشخص

۴. و ما چون اهل دیری را بخواهیم به کیفر گناه هلاک سازیم پیشوایان و منعمان آن شهر را امر کنیم راه فسق و تبه‌کاری و ظلم در آن دیار پیش گیرند و آنجا تنبیه و عقاب لزوم خواهد یافت آن گاه همه را بجرم بدکاری هلاک می‌سازیم. (ترجمه المیزان)

۵. و بسیاری از ملت‌های پس از نوح را [بر پایه همین روش به سبب فسق و فجورشان] نابود کردیم، و [برای نابود کردن این‌گونه ملت‌ها] کافی است که پروردگارت به گناهان بندگان آگاه و بینا باشد. (ترجمه انصاریان)

نمی‌شود. اصلاً fake شدی؛ همه چیز را دوست داری. حرف‌ها را قبول داری، ولی باید بگویی «چه چیز را قبول نداری». در همین جاست که خط‌ها رسم می‌شود.

[۲۰-] یکی از انتقادهایی که به کسانی که امثال مثنوی مولوی را می‌خواهند جایگزین قرآن بکنند و مطلب را تئوریزه هم می‌کنند، وارد است این است که مثنوی از زاویه‌ی تولی وارد می‌شود. ماهیت مثنوی حُبّ است، ولی شما برای دین و جامعه‌سازی، به شدت احتیاج دارید به اعلان برائت و این که الان چه چیزی را قبول ندارید؟! خیلی‌ها هستند که حاضرند بگویند: ما کشور را قبول داریم. جمهوری اسلامی را قبول داریم، ولی حاضر نیستند مرگ بر آمریکا بگویند. اما تا شما این اعلان برائت‌ها را نکنید، اُمت‌سازی انجام نمی‌شود. بالاخره تکلیف خودت، مرزها و محدوده‌های خودت مشخص نمی‌شود. فقط هم نباید بگویی من این اندیشه‌ها را قبول ندارم؛ هم باید بگویی تو را قبول ندارم و هم باید بگویی اندیشه‌هایت را قبول ندارم تا مرزهایتان دقیقاً مشخص بشود. تا آن اُمت توحیدی بشوید.

۳-۲- اعلان برائت، ایجادکننده‌ی مودت

[۲۴-] سوره مبارکه ممتحنه را مروری سریع می‌کنیم تا به کلیدواژه‌هایی که در این بحث برای ما مهم است، برسیم:

(ممتحنه: ۱) **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ...** نکند شما طرح رفاقت با دشمن بریزید... **تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ...** دارید مودت وسط می‌آورید. ولی ما این اظهار محبت را نداریم. ... **وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ...** در حالتی که این‌ها کافرند به آن چیزی که از حق آورده‌اید. ... **يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ...** این‌ها شما و رسول را از سرزمینتان بیرون کردند، به چه جرمی؟ ... **أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي...** به جرم این که شما دارید می‌گویید: چون من می‌خواهم زیر بار خدا بروم، دارند با شما می‌جنگند. اگر واقعاً خروج شما برای جهاد در راه من است و پیدا کردن رضایت من است، هیچ موقع این مودت‌ها را هزینه نکنید. ولی شما خیلی آدم‌های ضایعی هستید! من که می‌دانم شما دارید چه کار می‌کنید. ... **تُسْرُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ؛** می‌آیید با این‌ها تلفنی و از زیر، ارتباط برقرار می‌کنید؛ یعنی دارید مودت می‌ورزید، ولی از زیر! اما دستور من این نیست. من می‌گویم شما اظهار برائت بکن، مودت خودش به دست می‌آید. (ممتحنه: ۲) **إِنْ يُتَّقَوْكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً...** حواستان باشد که این‌ها دشمن هستند. اگر این‌ها دستشان به شما برسد، هر جوری بتوانند ضربه می‌زنند... **وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُم بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ؛** اگر بتوانند دست دراز بکنند، دست دراز می‌کنند برای این که به شما ضربه بزنند. (ممتحنه: ۳) **لَنْ نَنْفَعَكُمْ أَرْحَامَكُمْ وَلَا أَوْلَادَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ؛**

[۲۷+] ناگهان این وسط بحث حضرت ابراهیم علیه‌السلام را می‌آورد که (ممتحنه: ۴) **قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ...** اسوه می‌خواهید؟ ابراهیم علیه‌السلام! در چه زمینه‌ای ابراهیم علیه‌السلام اسوه است؟ (می‌بینید وقتی می‌خواهد جامعه‌سازی و اُمت‌سازی بکند، می‌گوید ابراهیم علیه‌السلام)... **إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ...** این‌ها خیلی صاف و واضح به گوش طرف مقابل رساندند که ما نه خودتان را قبول داریم، نه معارفتان را قبول داریم. این اعلان برائت، شما را

۶. روز قیامت [که کیفر دوستی با دشمنان داده شود] خویشان و فرزندانان سودی به حال شما ندارند، خدا میان شما و آنان جدایی می‌اندازد، و خدا به آنچه انجام می‌دهید، بیناست.

در یک جبهه‌ی واحد قرار می‌دهد... **كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا...** ما به شما کافریم. همیشه هم با شما دشمنیم. بدون تعارف! ما هم به خودتان اعلان براءت می‌کنیم، هم به معارفتان، هم این قضیه مال امروز و دیروز نیست. همین جوری اعلان براءت ما از شما ادامه دارد. فقط یک استثنایی برای پدر یا عمویش دارد.

[۲۹-] حالا آیه ۶ و ۷ را ببینید! (ممتحنه: ۶) **لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ...** این یک اسوه‌ی حسنه‌ای است برای کسانی که امید به خدا و روز جزا دارند... **وَمَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ؛** کسانی که از مسیر انقلابی برگردند، لطمه‌ای به خدا نمی‌خورد. حواستان باشد که این کار را برای خدا انجام نمی‌دهید. شما این اعلان براءت را انجام بدهید (ممتحنه: ۷) **عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً...** من بین شما و دشمنانتان مودت ایجاد می‌کنم.

[۳۰-] این که آقا چندبار این حرف را زده‌اند و گفته‌اند: وقتی که ملت ما به اقتدار برسد این دشمنی‌ها به پایان می‌رسد، اشتباه می‌کنند کسانی که با لابی‌گری با دشمن مذاکره می‌کنند. این اصلاً یک اشتباه استراتژیک است. آرومی نکته‌ی این آیه است. بحث سیاسی نیست. شما اگر با کسی به لحاظ **منطق**، مشکلی نداشته باشید، مذاکره و بده - بستان درست است، ولی اگر مشکل منطقی با کسی دارید و کلاً می‌خواهید همدیگر را حذف کنید، هر امتیازی بدهید، یک امتیاز داده‌اید و رفته است. مگر شما نمی‌خواهید با آمریکا دوست بشوید؟ راهش **اعلان براءت** است. این حرف آقا واقعاً یک حرف دینی است که می‌گویند: تمام دشمنی‌ها وقتی به پایان می‌رسد که شما به اقتدار خودت برسی و اتفاقاً مرزهای خودت را تقویت بکنی. آن موقع است که خدا وارد صحنه می‌شود. این که شما به اُمت توحیدی خودتان برسید و به مدار و تراز خودتان دست پیدا بکنید، اگر به خدا امید دارید راهش این است. (ممتحنه: ۷) **عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً...**؛ «عَسَى» به معنی «شاید» نیست، به معنی «باید» است. «عَسَى اللَّهُ»؛ یعنی این می‌شود. آیا فکر می‌کنید خدا نمی‌تواند؟! ...**وَاللَّهُ قَدِيرٌ...** خدا می‌تواند این کار را انجام بدهد. ...**وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛** و خدا خطاهایی را هم که در این زمینه انجام می‌شود می‌بخشد.^۷

۳-۳- ایجاد اُمت در پس اعلان براءت

۷. [۳۲] چون تا ما به کسی می‌گوییم این جوری بکن! می‌گوید: اگر خطا کردیم چه؟ در صورتی که ما یک قاعده‌ی کلی داریم و آن این است که (نساء: ۳۱) **إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نَكَرْنَا عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ...**؛ شما خطاهای بزرگ نکن، خدا خطاهای کوچک را اصطلاحاً، تکفیر می‌کند؛ می‌پوشاند؛ یعنی اثر آن را حذف می‌کند. طرف می‌گوید: اگر این‌جا من یک کم پایم را کج بگذارم، [خدا چنین و چنان می‌کند]. انگار با یک خدای مچ‌گیر، جهنم‌ببر طرف است که منتظر است او را به جهنم ببرد! شما در زندگی خطای درشت نکن، حالا در مسیری که می‌روی، خطایی بکنی، خدا تو را می‌بخشد. استاد جاودان می‌فرمودند: "تمام این خطاهای کوچک با اولین نمازی که به آن می‌رسید، بخشیده می‌شود؛ یعنی اثرش محو می‌شود." شما مسیر را درست برو! در زندگی فردی همین است؛ مثلاً اگر قرار است اصفهان بروی یک جی‌پی‌اس بزن که معلوم شود اصفهان کجاست، حالا اگر در این مسیری که داری می‌روی، یک خرده کج شدی و توی شانه‌ی خاکی جاده رفتی، یک گارد ریل‌هایی هم هست که هشدار بدهد. حالا اگر یک خرده هم فرمانت کج بشود، بالاخره یک جایی به شما هشدار می‌دهد. ولی دیگر اگر می‌خواهی اصفهان بروی، سمت شمال نرو! تا بعد اعتراض کنی که چرا زندگیم به این‌جا کشید؟ خدا که خدای مچ‌گیر نیست، خدا، خدای دست‌گیر است. شما جی‌پی‌اس را درست بزن، بالاخره در مسیر حقی هم که دارد می‌رود، گاهی هم آدم پایش را کج می‌گذارد. حتماً خدا آن‌ها را می‌بخشد. انسان باید مراقب باشد ولی اگر آدم گاهی پایش را کج گذاشت، خدا حتماً ملاتکه‌ی محافظ را می‌فرستد که حالی او بکند. حالا اگر کسی خودش می‌خواهد خودش را توی شانه خاکی پرت کند، دیگر دست خودش است. طرف می‌فهمد که کار بدی کرده، ولی باز هم روی همان مسیر اصرار دارد! بعد اعتراض می‌کند که چرا خدا دارد مرا تنبیه می‌کند؟! چرا خدا با من بد است؟! مثلاً یک نفر از طبقه دوم پایین می‌پرد و دستش می‌شکند، بعد می‌گوید: چرا خدا یک کاری کرد که دست من شکست؟!!

[۳۶+] آیات سوره مریم را ببینید! اصلاً منطبق ما با آن‌ها متفاوت است. این آیات طلایی را ببینید! وقتی حضرت ابراهیم علیه‌السلام می‌خواهد بگوید (مریم: ۴۸) **وَأَعْتَزِلْكُمْ...** من از شما گوشه‌گیری می‌کنم... **وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ...** و از آن چیزهایی که غیر مسیر خدا دارید برای خودتان می‌چینید، من آن‌ها را هم قبول ندارم.^۸ [۳۹-] [۳۸-] اصلاً رمز «لا اله الا الله» همین است. در آن یک نفی و اثبات وجود دارد. یک نفی: «من این چیزهایی که شما می‌گویید نیستیم. آن‌ها را هم قبول ندارم. با شما هم سر سازگاری ندارم. معارفان را هم قبول ندارم.» حالا این جوری به سراغ خدا می‌روم (مریم: ۴۸) **...وَأَدْعُو رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا!** من اگر می‌خواهم بدبخت نباشم در خواندن خدا، در خواندن جامعه‌ی خودم (در بحث دعا، خواندن یعنی به نتیجه رسیدن؛ «عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا»؛ یعنی باشد که به نتیجه برسم، محروم نشوم). من اگر می‌خواهم به نتیجه برسم (مریم: ۴۸) **وَأَعْتَزِلْكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُو رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا!** باشد که من این جوری به نتیجه برسم.

[۴۰-] تا حضرت ابراهیم علیه‌السلام این را می‌گوید، به نتیجه می‌رسد! (مریم: ۴۹) **فَلَمَّا اعْتَزَلْتَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ...** ما عقبه‌ی توحیدی ابراهیم علیه‌السلام را چه زمانی به او دادیم؟ اُمت او را چه زمانی به او دادیم؟ افرادی را چه زمانی به او دادیم؟ عقبه‌های او را کی تکمیل کردیم؟ «فَلَمَّا اعْتَزَلْتَهُمْ!» وقتی از آن‌ها عزلت گزید و از آنان اعلان برائت کرد، اُمت خودش را به دست آورد (**وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ**). پس شما نگو اگر از اعلان برائت کنم، پس اُمت خودم کو؟ اتفاقاً این انقلاب یارهای خودش را پیدا می‌کند. یارهای حزبی‌اش را - نه احزاب سیاسی - پیدا می‌کند.^{۱۰} همانطور که قرآن در آیات دیگر می‌فرماید: (زخرف: ۲۶) **وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأبيهِ وَ قَوْمِهِ إِنِّي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ**؛ (زخرف: ۲۷) **إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ**؛ (زخرف: ۲۸) **وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ...**^{۱۱} بدانید خدا در راستای این اعلان برائت‌ها برایتان اُمت می‌سازد.

۸. در ذکر «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله والله اكبر» این نکته هست که جمع بین تشبیه و تنزیه است: «سبحان الله»، تنزیه است «الحمد لله» حالت تشبیه دارد «لا اله الا الله» حالت جمعی دارد؛ جمع بین تشبیه و تنزیه است؛ یعنی یک نفی و اثبات است. این را باید در یک جایی جمع بکنیم. نه باید در تشبیه غرق بشویم و نه در تنزیه. یک جا، این‌ها را باید در «لا اله الا الله»، با هم جمع کنیم. پایه‌ی معرفتی همه این‌ها و فوق تشبیه و تنزیه، «الله اكبر» است یعنی خدا و دیگر هیچ! ولی وقتی همان خدا قرار است پایین بیاید و در یک نقطه جمع بشود، در «لا اله الا الله» جمع می‌شود.

۹. و پروردگرم را می‌خوانم، امید است در خواندن پروردگرم [از اجابت او] محروم و بی‌بهره نباشم. (ترجمه انصاریان)

۱۰. [۴۱+] ما یک فرآیند انفاق‌های کلی داریم که می‌گوید: به همه انفاق کنید! برّ و فاجر را در این انفاق گزینش نکنید، کما این که وقتی خدا رزق می‌دهد، به برّ و فاجر رزق می‌دهد، ولی روایاتی هم داریم که می‌گوید: کمک حزبی بکنید؛ یعنی به جریان‌های توحیدی کمک بکنید. در این زمینه‌ها انفاق کنید.

روایت داریم عن ابی جعفر علیه‌السلام **لَا كُلَّهُ أَطْعِمَهَا أَخًا لِي فِي اللَّهِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُشْبِعَ مَسْكِينًا...** امام باقر علیه‌السلام فرمود: اگر یک لقمه غذا به جریان حزب الله بدهم، به کسی که «أخًا لِي فِي اللَّهِ» باشد، برای من دوست داشتنی‌تر است از این که مسکینی را سیر کنم؛ یعنی تقویت جریان بکنم. ...و لَأَنْ أُشْبِعَ أَخًا فِي اللَّهِ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ أُشْبِعَ عَشْرَةَ مَسَاكِينٍ... من اگر یک برادر دینی (مد نظر حضرت همان جریان حزبی خودشان است) را سیر کنم و مشکل او را حل کنم، برای من محبوب‌تر است از این که ۱۰ مسکین را سیر کنم. ...و لَأَنْ أُعْطِيَ عَشْرَ دَرَاهِمٍ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ أُعْطِيَ مَاهُ دَرَاهِمًا مَسَاكِينٍ؛ و اگر به او ۱۰ درهم بدهم برای من خواستنی‌تر است که به مسکینی صد درهم بدهم، (و از این که تیر هوایی شلیک کنم که معلوم نیست کجا دارد می‌رود)؛ یعنی تقویت جریان مثلاً یمن، یا جریان حزب الله لبنان بکنم. یا تقویت جریان‌های انقلابی‌ای که اتفاقاً ایستاده‌اند و دارند خط و مرزها را شفاف می‌کنند.

۱۱. و به یاد آر آن زمان را که ابراهیم به پدر و قوم خود گفت: من از آنچه می‌پرستید بیزارم (۲۶).

به جز آن معبودی که مرا آفریده که به زودی هدیایم خواهد کرد (۲۷).

خدای تعالی این یکتاپرستی را در نسل او باقی گذاشت، ... (۲۸).

[۴۴+] خط و مرزها را انقلاب باید شفاف بکند. به خصوص اگر لبه‌های اعلان برائت‌ها با کفار و مشرکین را تیز بکند، خودش تقویت می‌شود و عقبه‌ی توحیدی‌اش هم تقویت می‌شود؛ یاران خودش هم تقویت می‌شوند، و بعد اتفاقاً به آن مودت هم می‌رسد؛ چون خدا در این فرایند می‌گوید: (مریم: ۴۹) ... وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ...! «وَهَبْنَا»! یعنی دیگر استحقاق خودت نبوده، من آمده‌ام وسط! می‌دانید که یعقوب علیه‌السلام هم فرزند اسحاق علیه‌السلام است؛ یعنی من عقبه‌اش را هم دارم درست می‌کنم، و چه زمانی من اسحاق علیه‌السلام و یعقوب علیه‌السلام را به ابراهیم علیه‌السلام دادم؟ در جریان اعتزالی که پیش گرفته بود، من عقبه‌اش را درست کردم.

۴-۳ - پذیرفتن پلورالیسم در فضای وحدت جبهه ابراهیمی

[۴۵+] (سؤال) ج: نه! بعضی واقعاً دارند در مورد جریان شیعه و سنی اشتباه می‌کنند. در توضیح بحث سوره مائده هم گفته‌ام که در دین، **وحدت جبهه** خیلی مهم است. اصلاً اگر جریان شیعه و سنی هم بوده و می‌خواستند مرزها را بعضاً شفاف نگه‌دارند، به خاطر همان مسئله‌ی جبهه است. سؤال رایجی وجود دارد که ما که می‌خواهیم خارج از کشور برویم، آیا باید مسیحیان را مسلمان بکنیم؟ آیا مسلمان‌ها را باید شیعه بکنیم؟ شیعیان را از ۴ امامی به ۱۲ امامی برسانیم؟ بعد با ۱۲ امامی‌ها ولایت فقیه کار بکنیم؟ آیا مسیر درست این است؟ یا نه، شما اگر برزیل هم رفتی، باید بتوانی یک وحدت جبهه درست بکنی؟ قرار نیست یک چپ برزیلی، همه‌ی این مسیر را جلو بیاورد. او باید ابراهیمی بشود و این نکته است که مهم است. ما یک مسیحی ابراهیمی می‌خواهیم. ما یک یهودی ابراهیمی می‌خواهیم. ما یک سنی ابراهیمی می‌خواهیم. ما یک شیعه‌ی ابراهیمی می‌خواهیم. ما همه‌ی این‌ها را در ورژن ابراهیمی می‌خواهیم؛ برای همین بعضی مبلغین به مناطق سنی نشین می‌روند، و به جای این‌که وحدت جبهه درست بکنند، بحث شیعه و سنی راه می‌اندازند. اتفاقاً این ۱۸۰ درجه با منطق قرآن مخالف است. برای همین است که وقتی در قرآن بحث جبهه می‌شود، چه در سوره مبارکه بقره، چه در سوره مائده، این آیات پلورالیستی‌اش را این‌جا می‌بینید که می‌گوید: (بقره: ۶۲) **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ**؛^{۱۲} که اگر این را از جایش بردارید، اشتباه کردید. این در این‌جا معنی دارد؛ یعنی اگر شما در وحدت جبهه‌ی ابراهیمی باشید، پلورالیسم آن قابل قبول است؛ چون بحث دین، فردی نیست، بحث جبهه است. شما در یک جبهه دارید می‌جنگید؛ لذا وقتی برزیل هم برویم، باید این جبهه‌ی واحد را داشته باشیم؛ چون آن‌ها اتفاقاً اقتضائات فراوانی دارند برای این‌که خط و مرزهایشان را با آمریکا تیز کنند، از جمله این‌که از نظر جغرافیایی آمریکای لاتین به آمریکا نزدیک است. این‌ها در اسرائیل‌ستیزی خیلی جدی هستند. و لذا به راحتی در این جبهه قرار می‌گیرند و این می‌تواند یک مسیحی ابراهیمی باشد. و آن موقع است که تبلیغ‌های بین‌الملل معنی پیدا می‌کند و معلوم می‌شود که اصلاً با چه گرایشی آن‌جا تبلیغ بکنی. بعضی می‌روند که مسیحی، مسلمان بکنند که متأسفانه گاهی اوقات یک سری آدم ابله در مصادر امور ایستاده‌اند و گزارش‌های این جوری می‌خواهند که آقا شما چند درصد مسلمان کردی؟! چند درصد شیعه

۱۲ . مسلماً کسانی که [به ظاهر] ایمان آوردند، و یهودی‌ها و نصرانی‌ها و صابئی‌ها هر کدامشان [از روی حقیقت] به خدا و روز قیامت ایمان آوردند و کار شایسته انجام دهند، برای آنان نزد پروردگارش پاداشی شایسته و مناسب است، و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین شوند.

شده موسایِ موسوی. عیسایِ ابراهیمی نشده، فقط شده عیسایِ عیسوی! این در شقاق افتاده. ولی همین، اگر در ملت ابراهیم حنیف باشد درست است.

۴- ابراهیم علیه السلام، مفصل دو قوم برگزیده

[۶۰-] جریان حضرت ابراهیم علیه السلام بماند و نکات رسیدن به جریان امامت حضرت ابراهیم علیه السلام و جایگاه قبله و امام؛ چون که حضرت ابراهیم علیه السلام مثل مفصل سوره بقره است؛ چون کل بحث این سوره راجع به دو قوم برگزیده است و تمام عوارض و لواحق آنها، و مفصل و اتصال این دو با هم با واسطه‌ی حضرت ابراهیم علیه السلام برقرار می‌شود؛ برای همین مقداری شخصیت‌شناسی حضرت ابراهیم علیه السلام در فلسفه‌ی تاریخ و کاری که به عهده گرفته که اُمت‌سازی است و خودش اول به عنوان امام می‌آید و بعد اُمت می‌آید. و ما مقداری چگونگی رسیدن به اُمت را بحث کردیم و بخش‌های دیگر آن را باید بحث کنیم.

صلوات!